بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 19 بهمن 1394.

یک بحثی باقی مانده بود از بحث های جلسه قبل. آن این بود اگر ما تعارض بین روایات دال بر اینکه زن کامل ارث می برد با اینکه نه زن فقط یک چهارم آن را ارث می برد و بقی را به امام علیه السلام می دهیم، می گوییم تعارض مستقر است و مرجحی هم ندارند. آیا میتوانیم به عنوان عام فوقانی موثقه جمیل بن دراج که لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه را مرجع قرار دهیم ایا این صلاحیت مرجیعت دارد یا ندارد؟ پاسخ مطلب این هست که ما سابقا در مورد اینکه این روایت، لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه را چطوری با روایاتی که در مورد زوج هست که به آن رد می شود در صورت انفراد جمع این روایت با روایت های دیگران مرور کنیم، وجه های مختلفی را اشاره کردیم و بحث کردیم در موردش. این بحث وابسته به نحوه جمع بین روایت لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه با روایات رد بر زوج است. آن اثر دارد برای اینکه نسبت به زوجه هم بشود به آن مراجعه کرد یا نشود مراجعه کرد. توضیح ذلک اینکه یک وجوهی در مورد آن روایت لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه گفته شده است. یکی اینکه گفته شده است که این مراد از رد، رد به مناط اولو الارحام است. ردی که از باب رحمیت رد می شود. این از باب رحمیت به زوج و زوجه رد نمی شود یا به تعبیر دیگر ردی که آیه قرآن بر او دال هست. اما ردی که به وسیله اجماع امامیه و دلالت ادله خاصه این ناظر به آنها نیست. خب این را چند تا تقریب برایش می شد ذکر کرد. یک تقریب این هست که الف لام الرد را ما الف لام عهد بگیریم. کأنه یک ردی معهود است در میان افراد که به مناط الولو الارحام است. آیه قرآن هست آن رد این ناظر به آن است. خب اگر این مطلب را گفتیم طبیعتا نسبت به رد به زوجه هم نمی شود به آن تمسک کرد. چون این روایت می گوید که به مناط اولو الارحام بودن به زوج رد نمی شود به زوجه هم به همین مناط رد نمی شود. اما حالا به یک مناط دیگری به او رد نمی شود یا رد نمی شود خب آن به چیزی دال نیست. یا الف لام را الف لام عهد نگیریم. بگوییم خود رد اصلا انصراف دارد به رد به مناط اولو الارحام بودن. این است که بعضی ها مدعی هستند که درست و نادرست اینها را قبلا صحبتش را کردیم. یک وجه دیگر این هست که ما بگوییم اصلا مطلق مالکیت زوج، به معنای رد نیست. رد یک چیز خاص است. رد مالکیت به مناط رحمیت است. آن انصراف دارد مثلا رد به ردی که به مناط رحمیت باشد که دیگر در خود کلمه رد انصراف را مدعی بشویم. یا در الف لام انصراف را مدعی بشویم. خب این هم مثل حکم مسئله قبلی دارد که خب به اصطلاح معنا ندارد که مراجعه بشود به این روایت. این هم دو وجه. وجه سومی که اینجا وجود دارد این هست که تخصیص بزنیم. لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه را تخصیص بزنیم. یعنی تخصیص بزنیم به صورتی که غیر از زوج و زوجه کس دیگری هم موجود باشد. صورتی که فقط زوج و زوجه منفرد باشند و کس دیگری همراهشان نباشد این را از تحتش خارج کنیم. در مورد تخصیص سوالی مطرح است و آن این است که چطور شده است شارع مقدس در لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه حکم را به نحو عام بیان کرده است در صورتی که حکم اختصاص به یک صورت خاص داشته است؟ اصل این به نحو عموم بیان کردنش نکته اش چیست؟ چند جور می شود این نکته را بیان کرد. یکی اینکه کأنه از اول یک قرینه ای اینجا وجود داشته است که آن قرینه اقتضا می کرده است که مراد یعنی در واقع محصل این تخصیص بازگشت به تخصص پیدا کند با توجه به یک قرینه محفوف به کلام. به حسب ظاهر ولو تخصیص است ولی به حسب باطن تخصص هست. چون یک قرینه ای بوده است یک کأنه قرینه لبّیه ای محفوف به کلام بوده است که نشان می داده است که اصلا صحبت سر همین رد به مناط رحمیت و امثال اینها هست. اگر این سوال را اینجور پاسخ دهیم این خب بازگشت می کند به همان وجوه قبلی و طبیعتا نه نسبت به زوج می شود تمسک کرد و نه نسبت به زوجه می شود تمسک کرد. این یک جور. یک جور دیگر اینکه بگوییم که متکلم در مقام بیان نبوده است اصلا. متکلم در مقام بیان، یک قضیه تمام صور مسئله را نمی خواسته است بیان کند. تبصره ها و امثال اینها چون این صورتی که، صورتی که رد بر فقط زوج و زوجه وجودد اشته باشد هیچ وارث دیگری وجود نداشته باشد این صورت نادری است. بگوییم متکلم در مقام بیان افراد متعارف بوده است فقط. اما صور نادر را از اول در مقام بیان نبوده است و لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه، مقدمات حکمت در موردش اصلا تام نبوده است چون یکی از مقدمات حکمت، در مقام بیان بودن است و اینجا متکلم در مقام بیان نبوده است و بنابراین، این قضیه از اول فقط فرد متعارف را می خواسته است که بیان کند. اگر این هم باشد اگر در مقام بیان فرد متعارف است باز هم نمی شود تمسک کرد. یک جور آخری وجود دارد، آن این است که بگوییم بین مفاد استعمالی اراده استعمالی و اراده جدی فارق بوده است. یعنی متکلم مراد استعمالی اش درست است که گفته است رد نمی شود یعنی همه افراد رد را شامل می شده است. ولی اراده جدی اش تعلق نگرفته بوده است نسبت به این صورت انفراد زوج. یعنی در مرحله اراده جدی تخلف صورت گرفته است نه در مرحله مراد استعمالی که معمولا آقایان این مشی را دارند. مرحوم آخوند مثلا در بحث تخصیص مطرح می کند که مخصص منفصل باعث نمی شود که مراد استعمالی از عام، عموم نباشد. بعد با این توضیح که پس چطور عموم ذکر شده است می گوید برای اینکه شارع می خواسته است ضرب القانون کند. می خواسته قانونی جعل کند که این قانون مرجع باشد. در جایی که دلیل دیگر نباشد ما به این قانون مراجعه کنیم. خب این بیان مرحوم آخوند. این بیان اگر باشد اینجا مرجعیتش درست است. چون اختلاق سیاق هم پیش نمی آید. اصل مشکلی که در این بحث است این است که با توجه به اینکه در مورد زوج ما رد را یک معنای خاصی می کنیم. آیا در مورد زوجه می توانیم یک جوری زوج را معنا کنیم که بین اینها اختلاف سیاق پیش نیاید؟ تنافی با ظهور سیاقی کلام منافات نداشته باشد. اینجا هیچ منافات ندارد چون مفاد کلام این هست که عدم الرد در مورد زوج و زوجه هر دو یک قاعده ای هست که اگر دلیل دیگر نباشد به آن قاعده باید مراجعه کنیم. مجرد اینکه دلیل دیگر در مورد زوج داریم که در فرض انفراد به آن رد می شود و در مورد زوجه دلیل دیگر نداریم چون فرض این است که ادله دیگر از کار افتاده اند باعث نمی شود که اختلاف سیاق پیش بیاید. چون سیاق اصل مرجعیت عام را بیان می کند. مرجعیت یعنی چه؟ یعنی این قضیه تعلیقیه که اگر دلیل دیگری نباشد، این قاعده محکم باشد. حالا وجود دلیل دیگر یا نبودن دلیل دیگر این قاعده تعلیقیه و این قضیه شرطیه را از بین نمی برد. قضیه شرطیه با وجود شرط و نبودن شرط هر دو صادق است. پس بنابراین در اینجا هیچ منافاتی ندارد. می شود تمسک کرد که معمول آقایان اینجوری مشی می کنند و رو همین جهت بحثی هست در واقع بحث تبعض در حجیت. تبعض در حجیت غالبا می گویند که اگر در یک دلیل یک عامی داشته باشیم، این عام دو تا حکم برایش بار شده باشد تخصیص یکی از این دو تا حکم سبب نمی شود که حکم دیگر هم تخصیص بخورد. و این مجرد تخصیص احد الحکمین باعث ظهور دلیل در اینکه آن دلیل دوم هم مخصص است یا اجمال دلیل نمی شود. نکته اصلی شان روی همین نکته است. اینها می گویند تخصیص، تصرف در مرحله مراد جدی است. و مجرد اینکه عمومیت عام نسبت به یک دلیل مراد جدی نیست منافات با این ندارد که عمومیت عام نسبت به دلیل دیگر مراد جدی باشد به خصوص روی این مبنای مرحوم آخوند که خیلی مطلب روشن است چون هیچ گونه اختلاف سیاق و امثال اینها پیش نمی آید. چون ذکر عام به جهت این هست که مرجع باشد عند الشک. حالا در یکی اش ما شک نداریم و در یکی شک داریم این مرجعیت را از بین نمی برد. یکی اش چون دلیل داریم شک نداریم در اینکه حکم ثابت است. حکم مخالف این قاعده. در یکی دیگر شک داریم بنابراین مرجعیت عام اقتضا می کند که مثلا به زوجه رد نشود ولی در مورد زوج، در مورد زوج هم مرجعیت عند الشک آن موجود است ولی شک نداریم که این مرجعیت عند الشک بتواند اثرگذار باشد. با این فرض ما می توانیم این را مرجع قرار دهیم. این هم یک وجه. حالا یک توضیحی اینجا اشارتا عرض کنم بد نیست. آن این است که ببینید،

اینجوری عرض کنم آیا نفس مدلول، یعنی ما یک اصاله التطابق داریم. اصاله التطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی. آیا نفس مراد استعمالی، بما هو مراد استعمالی این کاشفیت دارد از مراد جدی؟ و یک اصل عقلایی داریم که اگر مراد استعمالی ثابت شد شما حکم کنید که مراد جدی هم بر طبق این مراد استعمالی هست این شکلی است یا اینکه نه اینکه اصاله التطابق یک اصلی است به مناط اماریت. باید دلیل ما مراد استعمالی که ما داریم این مراد استعمالی ظهور داشته باشد نسبت به مراد جدی. آن چیزی که درست است این مطلب دوم است. اصاله التطابق یک قاعده عقلایی به مناط اصل عملی نیست. یک قاعده عقلایی به مناط کاشفیت است. و کاشفیت، کاشف ما ظهور کلام در اینکه مفاد کلام مراد جدی هست می باشد. بنابراین مثلا در جایی که قرائنی وجوئد داشته باشد در اینکه این روایت تقیه ای است. اینجا دیگر اصاله التطابق جاری نمی شود. مثلا فرض کنید در یک محیط تقیه آمیز، نه تقیه ای به این معنا که در جایی که مثلا شمشیری دستش گرفته اند و گفته اند که باید این نامه را امضا کنید. این امضا مدلول استعمالی اش این است که من راضی هستم. مدلول استعمالی اش رضایت به مضمون نامه هم هست. ممکن است مدلول جدی من هم همین باشد واقعا این نامه را قبول داشته باشم ولی در این فضای خاص جو ارعاب و تعدید، مدلول استعمالی نسبت به مدلول جدی کاشفیت ندارد ظهور ندارد. اینجا اصاله التطابق جاری نمی شود. اصاله التطابق در جایی جاری می شود که متکلم، مدلول استعمالی اش، طریقیت و کاشفیت نسبت به مدلول جدی داشته باشد. اراده جدی داشته باشد. با توجه به این نکته آیا باز هم می توانیم

سوال: اصل تطابق چیزی غیر از سایر اصول لفظی است؟ همه اش همین است دیگر.

پاسخ: ببینید ما چند تا اصل داریم. یک اصل این هست که آن چیزی که مثلا ظاهر کلام است آن را مدلول استعمالی است.

سوال:...

پاسخ: این اصل لفظی است این هم اصل لفظی است.

سوال:....

پاسخ: گوش کنید. ما یک ظهور کلام داریم در اراده استعمالی یعنی متعارفا عرف متعارف از این کلام این معنا اراده می کند. ما نمی دانیم آیا این متکلم خاص هم آن معنایی را که معمولا متکلمین از این کلام اراده می کنند اراده کرده است یا خیر؟ اصل این است که این متکلم هم مثل سایر متکلمین ظهور کلام را اراده کرده باشد. این یک مرحله که این یک اصل لفظی است. اصل لفظی برای اثبات مدلول استعمالی. ولی این کافی نیست برای رسیدن به نتیجه. یک مرحله دیگر داریم. اصاله التطابق بین مدلول استعمالی و مدلول جدی. آن چیزی که متکلم لفظ را در او استعمال کرده است، مراد جدی او هم هست یا نیست؟ این یک اصل دیگر است غیر از آن اصاله الظهور است. اصاله الظهور اثبات می کند که متکلم این معنا را استعمال کرده است در آن. اما مراد جدی هست یا مراد جدی نیست آن یک اصل دیگر دارد که اصاله التطابق به آن می گویند.

سوال: شما اصاله الظهور را تطابق .. استعمالی نمی گیرید؟

پاسخ: نه نمی گیریم. اصاله الظهور اثبات مراد استعمالی می کند.

سوال: یعنی حجیت ظهور را...

پاسخ: چند مرحله حجیت داریم. الفاظ یک مقداری در کلمات آقایان ابهامات وجود دارد. در الفاظ آقایان گاهی اوقات حجیت را به مرحله مراد جدی بودن باز می گردانند و امثال اینها. آنها بحث هایی دارد و من نمی خواهم وارد آن بحث های تفصیلی اش بشوم

سوال: مراد شما از اصاله الظهور غیر از حجیت ظهور است؟

پاسخ: حجیت ظهور در چه؟

شاگرد: مراد جدی.

استاد: نه. حجیت ظهور دو جور داریم. حجیت ظهور در اینکه این ظهور مراد استعمالی است این یک مفاد است. یا اینکه این ظهور مراد جدی است. این دو تا بیان است. حجیت ظهور هر دو جایش ما نیاز به اصل داریم. فقط در یک مرحله نیاز نداریم. حالا آن بحث هایش سر جای خودش من نمی خواهم وارد بحث های چیز بشوم. غرضم این نکته است ببینید بحث من این است اگر ما در مرحله اصاله التطابق یک موقعی می گوییم اصاله التطابق یک اصل لفظی است به مناط اصل عملی. این یک جور است. یک جور این هست می گوییم اصاله التطابق به مناط اماریت و کاشفیت است که درست هم همین است که اصاله التطابق به مناط کاشفیت است. خب صحبت این است که اگر به مناط اصل عملی باشد مجرد اینکه قطعه ای از کلام مراد استعمالی اش با مراد جدی اش تطبیق نمی کند، مشکلی ایجاد نمی کند. اصاله التطابق انحلالی است و سبت به قطعه ای از کلامممکن است جاری شود و نسبت به قطعه ای دیگر جاری نشود. اما اگر ما گفتیم اصاله التطابق، به مناط طریقیت و کاشفیت است، بحث این هست که وقتی که نسبت به زوج، عموم مراد جدی نیست، آیا باز می توانیم بگوییم نسبت به زوجه مراد جدی است؟ یعنی طریقیت کلام نسبت به زوج وقتی از بین رفت، آیا طریقیت کلام در مراد جدی بودن عموم نسبت به زوجه، آن باقی می ماند یا باقی نمی ماند؟ بحث این است که آیا این را ما می توانیم قائل شویم یا قائل نمی شویم. همه این بحث هایش در بحث تبعض در حجیت آنجا ها بحث شده است ولی اجمالش عرض کنم در بعضی صور می شود این مطلب را قائل شد به این تقریب که ببینید گاهی اوقات متکلم در یک کلام که گفته است مرادش در مقام بیان تبصره ها نبوده است. اصل عمومیت حکم را می خواسته است بیان کند. نسبت به مراد جدی. نسبت به مراد جدی در مقام بیان تبصره ها نبوده است. اصل حکم را می خواسته بیان کند ولو حکم هم با الفاظ عام بیان کرده است گفته است اکرم کل عالمٍ. این بعضی افراد استثنا هم داشته اند ولی اینجا نمی خواسته است استثنا را ذکر کند. فرض کنید یک مثال بزنم اگر گفته باشند که شما باید به همه خانواده شهدا احترام بگذارید. شما باید به همه ایرانی ها احترام بگذارید و همه ایرانی ها باید به جبهه بروند. ما می دانیم آنکه گفته همه ایرانی ها باید به جبهه بروند افرادی که مثلا استاد دانشگاه است که کارشان ضرورتی دارد که کارشان لنگ می شود و امثال اینها آنها چیز نیستند که به جبهه رفتن در مورد آنها جعل نشده است. آیا این باعث می شود که آن اکرم العلمایی که مطرح شده است، آن هم بگوییم که تخصیص می خورد؟ روشن است که تخصیص نمی خورد. علت اصلی اش این است که این جمله از اول متکلم در مقام بیان تبصره هایش نبوده است. مجرد اینکه یکی از اینها تبصره دارد باعث نمی شود که دیگری تبصره نداشته باشد. چون در واقع در هر دو متکلم نسبت به مراد جدی اصل حکم را می خواسته است که بیان کند. حکمی که در غالب موارد هم وجود دارد. اما اینکه در یک فرض نادری یک کسی است که او اگر برود کار لنگ می شود. امثال اینها. او را از اول ناظر به او نبوده است، ناظر به او نبوده است به این معنا مراد استعمالی اش خاص نبوده است و مراد استعمالی اش عام بوده است. گفته است اکرم کل ایرانی. و کل ایرانی یجب عن یذهب الی الجبهه ساحت الدفاع المقدس. حالا عربی اش را بلد نیستم. یا مثلا فرض کنید جبهه که چیز می کنند بحث مثلا سربازی رفتن این که دیگر مثال واقعی اش است. می گوید به ایرانی احترام بگذارید و اهمه ایرانی ها باید بروند سربازی. این که گروهی دانشجوها و طلبه ها سربازی نمی روند این استثنا شده است این باعث نمی شود که قطعه اول تخصیص بخورد. علتش این است که هر دو اینها در مقام اصل این جعل حکم است. در مقام بیان تبصره ها و استثناها نیست. و مجرد اینکه یکی از اینها تبصره دارد باعث نمی شود که دیگری تبصره داشته باشد در واقع به تعبیر دیگر آن چیزی که کاشفیت دارد از مراد جدی مراد استعمالی هست به علاوه عدم صدور حکم دال بر استثنا بودن یک مورد خاص. این دو تا با هم دیگر کاشفیت دارد. در مورد یکی از اینها دلیل دال بر استثنا وجود دارد. ولو دلیل منفصل. در مورد یکی از اینها وجود ندارد. مجرد اینکه در مورد یکی از اینها دلیل بر دال استثنا وجود دارد و در مورد یکی دیگران وجود ندارد باعث نمی شود که یا نسبت به مراد استعمالی هایشان مشکلی پیش بیاید نه هر دو مراد استعمالی شان یکی است هر دو عمومیت دارد نسبت به اینکه چطور یکی از آنها کاشفیت دارد نسبت به مراد جدی و یکی شان کاشفیت ندارد به دلیل اینکه کاشفیت از مراد جدی جزء دیگری دارد که آن جزء دیگر در یکی شان هست و در یکی شان نیست و این مشکلی ایجاد نمی کند. رو این بیان هم که یک بیان دیگری هست از جهاتی شبیه بینا مرحوم آخوند ولی تا حدودی متفاوت است با آن بیان. آن هم هیچ مانعی ندارد مجرد اینکه یکی از اینها تخصیص خورده است باعث تخصیص دیگری نمی شود.

سوال: تخصیص یعنی اثبات عمومیت...

پاسخ: فرض اثبات عمومیت هم می کنیم چون فرض این است مراد استعمالی به علاوه عدم وجود دلیل بر اینکه این عمومیت اراده نشده است، این موضوع هست برای اراده جدی. در یکی شان دلیل داریم در زوج و در زوجه دلیل نداریم. دلیل نداریم آن موضوع اصاله التطابق موضوع مراد جدی در یکی شان هست و در یکی شان نیست.

سوال: حاج آقا ... از تطابق دیگر.

پاسخ: نه بحث این است که کاشف فقط مراد استعمالی به تنهایی نیست. مراد استعمالی به علاوه عدم وجود دلیل دال بر استثنا و تبصره بودن. در مورد زوج این دلیل وجود دارد چون دلیل داریم که به زوج رد می شود. به زوج در صورت انفراد رد می شود در مورد زوجه این دلیل وجود ندارد. چون ادله فرض این است که با هم دیگر تعارض کرده اند.

سوال: ... شما میفرمایید تطابق... که دلیل بر کاشفیت...

پاسخ: بله بله و کاشفیت هم دو جزء دارد.

سوال: از لحاظ زن...

پاسخ: کاشفیت وجود دارد چون کاشفیت دو جزء دارد. یک جزء آن این است که عموم مراد استعمالی باشد و یکی اینکه دلیل بر تخصیص هم نباشد. اینجا دلیل بر تخصیص نیست ولو منفصلا. یعنی آن چیزی که موضوع اثبات مراد جدی هست این دو تا هست.

سوال: ....

پاسخ: به شک که فی الجمله می افتد. ولی اصاله التطابق موضوع پیدا می کند. نه اینکه به شک نمی افتیم. اصل داریم جاری می کنیم.

سوال: حاج آقا عمومیت .... با تخصیص خوردن کل دلیل را

پاسخ: در مراد استعمالی بودنش تخصیص نمی خورد. مراد استعمالی هر دو مراد استعمالی اش عموم است.

سوال: در مراد جدی می گویید...

پاسخ: در مراد جدی می گویید که در مراد جدی هم موضوع اصالت کون الکلام مراد الجدیه دو تا جزء دارد. یکی اینکه عموم مراد استعمالی باشد. دلیلی هم در مورد بر مستثنا بودن این مورد نباشد. در مورد زوج این جزء دوم وجود ندارد. ولی در موزد زوجه این جزء دوم وجود دارد. مجرد اینکه در مورد زوجه جزء دوم وجود دارد ولی در مورد زوج وجود ندارد باعث نمی شود که مشکل ایجاد بشود.

سوال: در رابطه با مثالی که فرمودین که ... آنجا هم ما شک داریم که تطابق می کند یا نمی کند...

پاسخ: آنجا اصلا کاشفیت ندارد. این با آن تفاوت دارد. اینجا اگر مراد استعمالی باشد و دلیلی بر خلاف نباشد این کاشفیت عقلائیه دارد. آن را از این جهت می خواستم بگویم که اصلا اصاله التطابق به جهت اماریت است و نه به جهت اصل عملی.

سوال: ... کاشفیت باعث شد که ..

پاسخ: نه. احراز عدم کاشفیت. نه عدم احراز. در جایی که یک مراد استعمالی در جایی نسبت به مراد، اصل مراد استعمالی، مراد استعمالی که در جو ارعاب وجود دارد او جزء العله نیست. ما اینجا مراد استعمالی مان که در جو ارعاب نیست. مراد استعمالی که در جو ارعاب نیست. مشکل جزء دیگرش است. بحث این هست که در مراد جدی بودن مجرد مراد استعمالی کافی نیست. هم باید مراد استعمالی عموم باشد و هم باید نسبت به موردی که می خواهیم تمسک کنیم در این مورد دلیل دال بر خلاف آن مراد استعمالی و استثنا بودن مورد نداشته باشیم. در مورد زوجه این دلیل نداریم و در مورد زوج دلیل داریم. و این مشکل ایجاد نمی کند.

سوال: .... سیاق ... تأثیری نمی گذارد...

پاسخ: آن سیاق مال مراد استعمالی است. ربطی به مراد جدی ندارد.

سوال: .. در مورد عقلاء

پاسخ: نه

سوال: یعنی اساسا دو تا گزاره مستقل از هم است یا..

پاسخ: نه تأثیر نداریم.

این هم یک بیان. یک جور دیگری که ما البته سابق اشکال می کردیم ولی حالا می خواهم از آن اشکال سابقم برگردم. بعضی ها گفته بودند لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه بعضی ها گفته بودند حمل به تقیه می شود. ما سابق می گفتیم که اصلا رد به رد در میان اهل تسنن نیست. بعد دیدم که اختلافی است. بعضی از آنها رد به ذوی الارحام، اکثرا رد به ذوی الارحام را قائل هستند. بعضی هایشان مثل مالک و اوضاعی و یک عده از آنها می گویند که رد به ذوی الارحام نمی شود. ولی نسبت به زوج و زوجه اتفاقی است که رد نمی شود. می گوید اجمع جمیعها اهل العلم که نسبت به زوج و زوجه رد نمی شود الا اینکه از عثمان نقل شده است که به یک دانه زوج رد کرده است. که می گویند خب قضیه فی واقعه ممکن است آن زوج قریب بوده است خب درست هم است خب مجرد اینکه یک قضیه ای اتفاق افتاده است خب قابل حمل به اینکه قوم و خویش بوده است ولو قوم و خویش دور بوده است یا به جهت از بیت المال بوده است آن خصوصیات آن مورد را آدم نمی داند که چه بوده است که به او برگردانده بوده است. بنابراین عامه اتفاقی هست که به زوج و زوجه داده نمی شود. بنابراین این روایت لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه احتمال و امکان حمل بر تقیه دارد. امکان حمل بر تقیه در موردش است به شرطی که سایر وجوه جمع را جمع عرفی ندانیم و تعارض را مستحکم بدانیم این اشکالی ندارد لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه بگوییم موافق عامه است و حمل به تقیه بشود. خب اگر حمل به تقیه بکنیم به نظر می رسد فرق بین زوج و زوجه ندارد و دیگر نمی شود در مورد زوجه هم تمسک کرد. چون هیچ کدامشان وقتی تقیه باشد دیگر روایت کلا از کار می افتد. ببینید تقیه گاهی اوقات نسبت به اجزای کلام فرق دارد. ممکن است حکم یک قسمتش موافق عامه باشد و یک قسمتش مخالف عامه باشد. موافق عامه را بر تقیه حمل کنیم و مخالف عامه را بر تقیه حمل نکنیم آن اشکالی ندارد. ولی یک حکمی که هر دو طرف آن عامه نسبت به او یکسان هستند. وقتی حمل بر تقیه می شود بگوییم نسبت به این قسمتش تقیه آمیز است و نسبت به آن قسمتش تقیه آمیز نیست آن دیگر ظهور ندارد کلام. همان بحث ظهور نداشتن اینجا هم پیش می آید. که دیگر اینجا کلام ظهور در اصاله التطابق ندارد. و چون پیداست جو تقیه بوده است نسبت به زوجه ممکن است مطابق با حکم .واقعی بوده باشد. نسبت به زوج مطابق حکم واقعی نباشد ولی دیگر کلام ظهور با توجه به اینکه زوج و زوجه تقیه نسبت به هر دوشان مساوی است. این است که می گویند بعضی وقت ها مثلا یک روایت ممکن است بعضی تکه هایش ضرورتی نداشته باشد حالا وقت گذشته نمی رسم آن را توضیح دهم.

اجمال قضیه این هست که در جایی که هر دو قطعه روایت، زمینه تقیه در موردش وجود دارد. یکی از آنها تقیه ای باشد دیگر به آن یکی نمی شود تمسک کرد. اینجا تبعیض در حجیت صحیح نیست. این اجمال این بحث. دیگر برویم بحث بعدی.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.